

تولید دانش و نوآوریهای علمی - پژوهشی

در این شماره از فصلنامه

پژوهش در تعلیم و تربیت رویکردی نظام یافته در باره وجوه گوناگون تدریس، یادگیری، تربیت، و تحصیل است. هدف از این پژوهشها کشف الگوهای عمل تعلیم و تربیتی، نوآوری و بهبود نظریه‌ها برای تبیین این الگوها، و به کارگیری دانش مبتنی بر پژوهش به منظور ایجاد و اعتباربخشی روشهای بهبود فعالیت‌های تعلیم و تربیتی است. این پژوهشها همیشه مواجه با مسائل فلسفی بسیار مهم در باره ماهیت واقعیت‌های زندگی انسان و دستیابی به بهترین ابزارهای کسب دانش در این امور است. دانشمندان، از گذشته‌های دور تا به حال، جایگاههای متفاوتی را در هر یک از موارد فوق به خود اختصاص داده و رویکردهای گوناگونی را در بررسی واقعیت‌های زندگی انسان و در مسائل تعلیم و تربیت پیشه خود ساخته‌اند.

دو رویکرد معمول در پژوهشهای تعلیم و تربیتی، یعنی رویکردهای کمی و رویکردهای کیفی، در شمار مهمترین شیوه‌های تحقیق در علوم انسانی است. از آنجا که پژوهشهای علوم تربیتی فرآیندهایی کاملاً انسانی هستند، عمیقاً در معرض جهان بینی و فلسفه مورد اعتقاد محقق قرار دارند و امکان سوگیری و اشتباه در آنها فراوان است. آگاهی دقیق از این منابع سوگیری و بیان روشن جهان بینی و فلسفه زیرین درک و دریافتهای علوم انسانی و از تعلیم و تربیت و رعایت موازین شناخته شده پژوهشی کمکی مؤثر برای پیشگیری از خطاهای مورد

بحث است. در هر دو حالت، محقق تعلیم و تربیت مواجه با جمع‌آوری منظم و تحلیل درست اطلاعات جمع-آوری شده به منظور توصیف‌های قابل‌تعمیم، پیش‌بینی، مداخله، و تبیین صحیح مسائل گوناگون علوم تربیتی است.

در تقسیم‌بندیهای دیگر، پژوهشها را به توصیفی و همبستگی و تجربی و شاخه‌های آنها دسته‌بندی می‌کنند. تحقیقات توصیفی عموماً متمرکز بر مشاهدات و اندازه‌گیریهای دقیق و تفصیلی از پدیده‌های تعلیم و تربیتی است. پژوهشهای همبستگی و علی-مقایسه‌ای یا پیش‌بینی‌کننده، در پی جمع‌آوری اطلاعات در یک مقطع زمانی معین برای پیش‌بینی رفتارها و واقعه‌های آتی است. و تحقیقات تجربی می‌خواهند ببینند که آیا می‌توان از طریق مداخله در وضعیت یک پدیده معین به کنترل و بهبود آن پرداخت. از سوی دیگر، برخی از تحقیقات نیز در پی آن هستند که نظریه تازه‌ای برای تبیین برخی پدیده‌های موضوع مطالعه علوم انسانی ارائه کنند.

در این شماره هفتم از "فصلنامه علمی- پژوهشی نوآوریهای آموزشی" شش مقاله به‌چاپ رسیده است که برخی از نوع پژوهش کمی و برخی از نوع پژوهش کیفی است. همچنین، بعضی از مقالات در شمار تحقیقات توصیفی، برخی از نوع پژوهشهای همبستگی و پیش‌بینی‌کننده، و بعضی در شمار پژوهشهایی هستند که نظریه-پردازی و تولید ابزار جمع‌آوری دانش را اساس کار خود قرار داده‌اند.

مقاله اول این شماره از فصلنامه که با عنوان "رابطه خلاقیت و ویژگیهای شخصیتی دانش‌آموزان دبیرستانهای تهران" ارائه شده از نوع پژوهشهای کمی و همبستگی است. در این پژوهش، رابطه سطح خلاقیت و پنج عامل بزرگ شخصیتی (روان‌نژندگرایی، برونگرایی، انعطاف‌پذیری، توافق‌پذیری، و باوجدان‌بودن) در مورد یک گروه نمونه ۲۵۰ نفری از دانش‌آموزان سال سوم دبیرستانهای نظری و دانش‌آموزان پیش‌دانشگاهی اندازه-گیری شده و رابطه میان آنها مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج این تحقیق نشان داده است که پسران نوجوان دانش‌آموز از نظر خلاقیت بر دختران برتری دارند، گرایش به روان‌نژندی در میان دختران بیش از پسران است، و میان سه عامل شخصیتی برونگرایی و وجدان و انعطاف‌پذیری با خلاقیت رابطه مثبت وجود دارد.

مقاله دوم که با عنوان "نظریه‌پردازی و مقیاس‌سازی برای سنجش نظام ارزشی به منظور بررسی تأثیر جهانی شدن بر نظام ارزشی دانش‌آموزان نوجوان ایران" در دو بخش (یکی به عنوان دومین مقاله و دیگری به صورت ضمیمه مقاله در قسمت پایانی این شماره و با عنوان "پرسشنامه مقیاس لطف‌آبادی- نوروزی برای سنجش نظام ارزشی" به‌چاپ رسیده از نوع نظریه‌پردازی و مقیاس‌سازی است. برای نظریه‌پردازی در مورد نظام ارزشی، با تکیه بر فلسفه کلاسیک اسلامی و ایرانی، از اصول روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی تربیتی استفاده شده است. نظریه ارائه شده در این مقاله عمیقاً متفاوت از نظریه‌های غربی در مورد نظام ارزشی است که بیش از همه توسط ماکس وبر، ادوارد اشپرانگر، و گوردون آلپورت مطرح شده و بر آن اساس مقیاسهایی نیز ساخته شده است. نظریه ارائه‌شده در این مقاله اصلی‌ترین پایه‌های نظام ارزشی فرهنگ ملی را در سه مجموعه، که هر مجموعه دارای دو کرانه

قطبی متضاد و طیفی وسیع از حالات میانی است، خلاصه کرده است. این سه مجموعه عبارتند از باورهای قدسی در مقابل نفس پرستی و دنیاگرایی، تقوا و درستکاری در مقابل سودجویی شخصی، و خردورزی و حکمت‌گرایی در مقابل سطحی‌نگری. مقیاس سنجش نظام ارزشی برگرفته از این نظریه به صورت پرسشنامه‌ای که حاوی ۹۰+۴۵ پرسش برای سنجش ده مقوله پایه‌ای در نظام ارزشی شخص در حوزه‌های گوناگون فردی، خانوادگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، هنری، علمی و نظری، دینی، ملی، و جهانی است ساخته شده و روی یک نمونه آزمایشی ۵۶۸ نفری از دانش‌آموزان دبیرستانی و پیش‌دانشگاهی به اجرا درآمده است. در این مقیاس، علاوه بر روایی محتوا و روایی سازه آن که از طریق بررسی‌های نظری و تخصصی تأمین شده است، با کمک مطالعات تحلیل عاملی روی نتایج حاصله، روایی آن از جنبه تحلیل آماری نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

مقاله سوم، "تبیین و تحلیل جریان اسلامی‌سازی علوم و آثار آن بر تعلیم و تربیت"، از نوع تحقیقات کیفی برای توصیف و تبیین چگونگی جریان اسلامی‌کردن علوم انسانی، خاصه علوم تربیتی، است. در این مقاله، چهار رویکرد (استنباطی، سنت‌گرایانه، تغییر پارادایم، و تغییر پیش‌فرض) که برای اسلامی‌کردن علوم انسانی مورد استفاده قرار گرفته و نیز دلالت‌های هر یک از این رویکردها در تعلیم و تربیت در چهار حوزه انتقادی، معرفت-شناسانه، دین‌شناسی، و تربیتی به بحث گذاشته شده است. در این مقاله تأکید شده است که از بدو مواجهه اندیشمندان مسلمان با اندیشه مدرن غرب پیوسته در میان طیف‌های گوناگون فکری، با وجود اختلافی که با هم دارند، در یک نکته با هم اتفاق نظر دارند. آن نکته این است که همه اندیشمندان مسلمان از یک سو ضرورت تغییر در چارچوب‌های موجود را احساس می‌کنند و از دیگر سو دل در گرو حفظ اعتقادات خود دارند. در کنار این حالت دوگانه، گاهی وضعیتی پدیدآمده است که سبب به وجود آمدن اندیشه‌های ناهمساز شده است. مثلاً از یک سو تأکید شده است که نظام تعلیم تربیت اسلامی با برخی از استانداردهای جهانی همخوانی داشته باشد و از دیگر سو زمانی که برخی از این استانداردها وارد حوزه تعلیم و تربیت بومی می‌شود، سبب ناهماهنگی و عدم انسجام می‌شود. در عین حال، آنچه امروزه در دنیای معاصر و به تبعیت از آن در نظام‌های تعلیم و تربیت مشاهده می‌شود، فقدان معنویت واقعی است که سبب به وجود آمدن بحران‌های عدیده اجتماعی شده است. اسلامی‌کردن علوم و تعلیم و تربیت می‌تواند راه‌حلی اساسی برای این مشکل باشد.

مقاله چهارم که با عنوان "بررسی نقش راهبردهای خودتنظیمی در حل مسائل ریاضی دانش‌آموزان" به چاپ رسیده از نوع پژوهش‌های کیفی است که یک نمونه هدفدار شامل ۳۶ دانش‌آموز دختر و پسر کلاس چهارم ابتدایی در دو مدرسه را مورد مطالعه عمیق قرار داده است. در این تحقیق، چگونگی اجرای تکالیف ریاضی، مشاهده عملکرد دانش‌آموزان ضمن حل مسئله ریاضی برای آگاهی از راهبردهای خودتنظیمی آنها، و مصاحبه نیمه‌ساختاری با دانش‌آموزان پس از اجرای تکالیف ریاضی برای آگاهی از شیوه ارزشیابی آنان از راهبردهای خودتنظیمی مورد بررسی قرار گرفته است. تحلیل کیفی داده‌های تحقیق حاکی از آن است که دانش‌آموزان، از

نظر توانایی استفاده از راهبردهای شناختی و فراشناختی در حل مسائل معمولی و غیرمعمولی ریاضی، در سه گروه "خودتنظیم گر"، "نیمه خودتنظیم گر"، و "غیر خودتنظیم گر" قرار می‌گیرند. همچنین، وجه تمایز اصلی دانش-آموزان گروه اول از دو گروه دیگر در توانایی تشخیص و توجه به همه شرایط مسئله است. راهبردهای مورد استفاده دانش‌آموزان گروه اول از تنوع قابل توجهی نیز برخوردار است و ارزشیابی واقع‌بینانه‌تری از عملکرد خود دارند. این تحقیق به روشنی نشان می‌دهد که عملکرد سه گروه دانش‌آموزان در حل مسائل غیرمعمولی حاکی از تفاوت معنی‌دار آگاهی آنان از چرایی و چگونگی راهبردهای خودتنظیمی در حل مسائل است.

مقاله پنجم، "ضرورت تدوین نظریه برنامه درسی برای آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران"، از نوع تحقیقات توصیفی است که پس از توضیح نظریه‌های برنامه درسی از دیدگاههای فلسفی و روان‌شناختی و جامعه‌شناسی متداول در غرب و بیان عناصر و طبقه‌بندیهایی که در این مورد وجود دارد ضرورت تدوین نظریه برنامه درسی بر اساس جهان‌بینی اسلامی و ادبیات تعلیم و تربیت مسلمانان را طرح کرده است. نتیجه‌گیری مقاله از مباحث مطرح شده این است که در کشور ما تلاش برای تبیین نظریه برنامه درسی و دستیابی به یک دیدگاه برنامه درسی بومی، به عنوان راهنمای عمل برنامه‌ریزان، مؤلفان و معلمان کشور امری کاملاً ضروری است زیرا فقدان نظریه برنامه درسی بومی در نظام تعلیم و تربیت ما باعث بروز ناهماهنگی میان برنامه‌های درسی گوناگون به ویژه هنگام عمل است.

مقاله ششم که با عنوان "تحلیل محتوای کتاب هدیه‌های آسمان و کتاب کار (چاپ سال ۱۳۸۲-۱۳۸۱) در مقایسه با محتوای کتاب تعلیمات دینی (چاپ سال ۱۳۸۰)، سال دوم دبستان، بر اساس الگوی تحلیل محتوایی ویلیام رومی" به چاپ رسیده است از نوع توصیفی و مبتنی بر تحقیق تحلیل محتوا است. در این تحقیق محتوای کتاب تعلیمات دینی قدیم، و دو کتاب جدید هدیه‌های آسمان و کتاب کار از لحاظ متن، پرسشها، و تصاویر مورد تحلیل قرار گرفته است. در هر مورد، هر یک از اجزای محتوا به صورت مقوله‌های جمله‌ای، پرسشها، و تصویری درآمده و سپس با استفاده از این مقوله‌ها تحلیل شده است. هدف از کاربرد این روش در تحلیل محتوا آن بوده است که معلوم شود مقولات یادشده تا چه حدی می‌توانند یادگیرنده را نسبت به فراگیری متن، پرسشها، و تصاویر جذب نمایند و ضریب درگیری دانش‌آموزان با سه مقوله تا چه حد است. یافته‌های پژوهشی در این مقاله حاکی از آن است که دو کتاب جدید که برای تدریس تعلیمات دینی کلاس دوم دبستان تدوین شده موجب درگیری بیشتر دانش‌آموزان با محتوا شده و، در مقایسه با کتاب قدیمی تعلیمات دینی کلاس دوم دبستان، ارزش بیشتری دارند.